

نگاهی پدیدارشناسانه به رخداد کربلا

باسمه تعالی

مقدمه:

با توجه به این‌که آن نوع قرآنتی که از کربلا در سنت گذشته خود داشته‌ایم ما را در طول تاریخ حفظ کرده و به پا نگه داشته است و حتی ما را تا تحقق انقلاب اسلامی در این جهان جلو آورده است ولی ما برای ادامه دینداری در این ظلمات آخرالزمانی و با نظر به بشر جدید و ظرفیت‌های جهانی او، نیاز به حضوری دیگر نسبت به آن رخداد بزرگ داریم تا در مواجهه با مسائل امروز و فردای بشر جدید هرچه بیشتر با وجوه عرشی کربلا روبه‌رو شویم، وجوهی که جوابگوی عمیق‌ترین ابعاد امروز و فردای ما می‌باشند، با نظر به بودنی اصیل و بیکرانه و جاودانه.

آیا با این نوع «بودن» می‌توانیم در آن رخداد بزرگ حاضر شویم، ولی نه برای بهره‌مندی از بهشت، که در آن تردیدی نیست، بلکه برای درک حضوری که حضوری وجودی در کنار شهادی کربلا است؟ تا نهنها در دیروزمان در کنار مولایمان حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» باشیم بلکه در امروزمان نیز ذیل حضور امام حسین «علیه‌السلام» خود را در کنار حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» احساس کنیم و در زمره شهیدان دیروز و امروز

و
در واقع سخن اصلی ما این است که آیا می‌توان در نظر به رخداد کربلا، به آنچه اصحاب حضرت سیدالشهدا «علیه‌السلام» را فرا گرفته بود تا آن تاریخ را آغاز کنند، نظر کرد؟ در نکاتی که در پیش رو دارید سعی بر آن است تا تاریخ کربلا را با چنین نگاهی مدّ نظر آوریم که به اصطلاح به آن نگاه پدیدارشناسانه و یا «نگاه هرمنوتیکی» می‌گویند. نگاهی که معتقد است هرچه از زمان واقعه بیشتر فاصله داشته باشیم، آن واقعه یا رخداد ابعاد خود را دقیق‌تر نشان می‌دهد، مثل نظر به درخت پس از آن‌که از دانه اولیه که منجر به آن درخت و میوه شد؛ فاصله دارد و آن دانه در شاخ و برگ‌ها و میوه‌های درخت بهتر خود را می‌نمایاند. به عنوان مثال، در نگاه پدیدارشناسانه تاریخی و یا هرمنوتیکی در واقع از خود می‌پرسیم راستی بر حضرت علی اکبر «علیه‌السلام» در آن موقعیت چه می‌گذرد که تقاضای ورود به حرب را می‌کنند؟ چه در پیش دارند که در مواجهه با آن و مدّ نظر قراردادن آن به سوی آن حرب می‌روند؟ با توجه به این نگاه، موارد زیر خدمت عزیزان تقدیم می‌شود. (1)

کربلا و درک آینده پیش رو

1- شهادی کربلا چون اهل راه بودند، به چشم‌اندازی نظر داشتند که در افق تاریخی که با کربلا شروع شد، می‌اندیشیدند و در واقع در آینده‌ای خود را حاضر دیدند که با نهضت اباعبدالله «علیه‌السلام» در جهان اسلام شکل خواهد گرفت، فارغ از تهدیدات و تحریم‌هایی که سپاه عمر سعد بر آن‌ها تحمیل کرده بود.

چگونه بود که آن‌ها متوجه شدند ماورای آن همه مشکلاتی که در پیش رو داشتند، راهی گشوده است و برای حضور در آن راه، نیاز است به وعده‌ای که خداوند به موحدین داده است، اعتماد کنند و متوجه امکاناتی باشند که خداوند به عنوان آینده آن نهضت در مقابل آن‌ها قرار داده است. امری که امروز دقیقاً با انقلاب اسلامی به عنوان عطا‌ی الهی پیش آمده است تا این عطا‌ی الهی بشر امروز را از روزمرگی‌ها و اکنون‌زدگی‌ها رهایی بخشد.

اصحاب کربلا و بسط تاریخی

2- هنر اصحاب اباعبدالله «علیه‌السلام» نظر به هستی خود و هجرت از آن نوع زندگی بود که جاهلیت اموی پس از رحلت رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» بر جامعه تحمیل کرده بود، در این راستا بود که اصحاب حضرت متوجه هستی بیکرانه و حضور جاودانه خود شدند و این بصیرت اتفاقاً با مواجهه با جاهلیت زمانه، در آن‌ها به ظهور آمد و فهمیدند در کنار حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» و در مقابل با جریان اموی، چه اندازه می‌توانند جاودانه باشند و با فهم همدیگر در آن مواجهه، همدیگر را در آن آینده‌ای احساس کردند که با آن نهضت در حال شکل‌گیری است و تأثیر پیش‌آمد بزرگی که در حال شکل‌گیری بود را در باطن همدیگر لمس می‌کردند و این‌که چگونه آن جمع اراده کرده است انسان‌های دیگری باشند، انسان‌هایی که توانستند در همه جبهه‌های مقابل حق با باطل بسط تاریخی خود را شکل دهند.

کربلا و حضور در عهد ازلی

3- در دوره‌های مختلف تاریخ، بعضاً عهد ازلی انسان فراموش می‌شود و انبیای الهی و اولیای ربّانی در راستای تجدید آن عهد به انسان‌ها متذکر می‌شوند و از زبان خدا به انسان‌ها می‌فرمایند: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ & وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس/آیات 60 و 61) ای فرزندان آدم! مگر با من عهد نکردید که شیطان را نپرستید و مرا بپرستید و این است آن راهی که شما را به مقصد می‌رساند؟

با توجه به این امر، انسان‌ها در هر تاریخی مطابق آن تاریخ می‌توانند عهد ازلی خود را که همان حضور در اکنون بیکرانه آن‌ها است، تجدید کنند و نیوشای وجود خود باشند، وجودی که از طرفی عین عهد با حضرت محبوب است و از طرف دیگر عین ربط با او است و تجدید عهد ازلی امروزین ما حضور در تاریخ انقلاب اسلامی است و آینده‌ای که این تاریخ در پیش دارد همانند تذکری که حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» در شب عاشورا متذکر اصحاب شدند و جناب عمّان سامانی آن را چنین سروده است:

جمله را کرد از شراب عشق، مست یادشان آورد آن عهد الست
گفت شب‌باش این دل آزادتان باده خوردستید، بادا یادتان
یادتان باد ای فرامش کرده‌ها جلوه‌ساقی ز پشت پرده‌ها
یادتان باد ای به دلتان، شور می آید اشارت‌های ساقی پی ز پی

کربلا و مقابله دو نوع زندگی

4- در کربلا با دو نوع حضور روبه‌رو هستیم، حضوری که سعی دارد تاریخ گذشته جاهلیت را با ظاهری اسلامی محفوظ بدارد و حضوری که متوجه شده با اسلام، تاریخ دیگری آغاز شده و سعی دارد در تاریخی که آغاز شده حاضر باشد و این یعنی تقابل دو حضور، حضوری که نظر به گذشته دارد و حضوری که به آینده نظر دارد و برای زندگی معنایی غیر از معنایی که تاریخ جاهلیت برای انسان نموده مدّ نظر آورده. حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» و یاران آن حضرت ابعاد متعالی انسان را مدّ نظر دارند و کوفیان در اکنون خود متوقف‌اند و عبیدالله به خوبی متوجه این ضعف کوفیان شده است و نقطه ورود به چنین مردمی را به خوبی می‌شناسد. پس در واقع در کربلا، جنگ بین مردمی است که یک طرف حرف‌شان آن است «حالی خوش باش و عمر بر باد مده» با همه بی‌معنایی زندگی و مردمی که متوجه آینده‌ای هستند ماورای امروزی که امویان بر آن سیطره دارند و به سنت حضور توحیدی خود می‌اندیشند. امری که درست در این تاریخ نیز در مقابله بین حضوری پیش آمده که به آرمان‌های غربی می‌اندیشد با همه بی‌آیندگی که متفکران غربی متوجه آن شده‌اند و حضوری که معتقدین به حضور تاریخی انقلاب اسلامی مدّ نظر دارند و آینده‌ای که انسان آخرالزمانی در عین جهانی‌بودن با روحیه قدسی و الهی خود را ادامه می‌دهد.

زندانیان زمان «حال»

5- وقتی جامعه از معارف توحیدی پوک شود و عدالت، محور نباشد و عبودیت خدا در محدوده ظاهرش متوقف گردد و از شیرینی آن کاسته شود، آن‌هایی نقش‌آفرین‌اند که متذکر آینده‌ای باشند که در بطن اسلام نهفته است و این با تقوا و مراقبت در امور فردی و اجتماعی پیش می‌آید و گرنه هرکس که باشد زندانی زمان «حال» می‌شود و فاقد هرگونه آینده‌نگری. امری که دیروز در جبهه مقابل امام حسین «علیه‌السلام» پیش آمد و امروز در جریان‌های مقابل انقلاب اسلامی.

افقی که همه را نسبت به هم یگانه می‌کند

6- در کربلا و در نظر به آن آینه بزرگ حقیقت، متوجه می‌شویم به نام دینداری فردی چگونه با افول آگاهی سیاسی جامعه روبه‌رو می‌شویم که منجر به افول اخلاق و همدلی خواهد شد. در حالی که در بستر آگاهی سیاسی و اخلاق و همدلی، آنچه پیش می‌آید نظر به افق مشترکی است که همه را نسبت به همدیگر یگانه می‌کند، برای کوشش مستمر در جستجوی هرچه بیشتر حقیقت و این منجر به نوعی زندگی می‌شود که برای انسان خستگی‌ناپذیر خواهد بود همراه با طراوت و سرزندگی. امری که در کربلا قابل توجه است، برعکس جبهه مقابل حضرت که ما با انسان‌های میان‌مایه‌ای روبه‌رو هستیم، با نگاه‌های تک‌ساحتی به زندگی و به انسان، همراه با خشونت‌طلبی.

کربلا؛ نوری در دوردست‌ها

7- روزگار ما، روزگاری است پر تلاطم برای نوعی اندیشه‌ورزی که برای حضور در آن باید پنجره‌ای به سوی آینده‌ای بگشاییم که شهدا آن آینده را نشان دادند، آینده‌ای که می‌تواند به بشر این زمانه، هم جهان و هم زندگی و هم خود او را به او نشان دهد، آینده‌ای که نه دیروز است و نه فردا، ولی می‌تواند مانند کربلا، نوری را و هوایی را از دوردست‌ها به سوی داخل خانه وجود این بشر بیاورد تا او زمان و مکان خود را روشن کند و خود را بهتر تشخیص دهد که چه اندازه گسترده و گشوده است. این است راز آینده‌داری انقلاب اسلامی که از کربلا آموخته است.

معنای پیروزی واقعی امام حسین «علیه‌السلام»

8- کربلا و امام حسین «علیه‌السلام» نشانه‌اند تا فاصله بین دینداری صادقانه در گفتار و عمل و دینداری غیر صادقانه به خوبی روشن شود و از این جهت آخرین سخنان حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» نه شکایت است و نه گله، بلکه تنها شکر است و عرضه می‌دارند: «إِلَهِي رَضِيَ بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ، صَبْرًا عَلَى بِلَانِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ»، زیرا حضرت با موفقیت کامل توفیق نشان‌دادن ظریف‌ترین و اصیل‌ترین بنیان انسانی انسان‌ها را به همه بشریت یافتند و می‌دانستند صبر بر بلایی که برایشان پیش آمده منجر به آینده‌ای می‌شود که تا قیام قیامت انسان‌ها می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. این‌جا است که باید اذعان کنیم آن ظرایف آن‌چنان عمیق و دقیق است که تنها به کمک تربیت‌یافتگان معارف اصیل توحیدی و علمای دین امکان تبیین و ابلاغ آن‌ها به سایر طبقات اجتماعی ممکن است و از این جهت باید منتظر رجوع گسترده بشر آینده به علمای دین و حوزه‌های علمیه بود.

کربلا و زنده‌ترین رابطه با خود

9- آن همه قرار و آرامش که در شب و روز کربلا به چشم می‌خورد، حکایت از آن دارد که اصحاب امام مأوا و خانه وجود خود را در آن تاریخ یافتند و متوجه گستردگی وجود خود شدند که از همه چیز به آن‌ها نزدیک‌تر بود، مأوایی که آن‌ها را در بر گرفته بود. از این جهت هر چه به عصر عاشورا نزدیک می‌شدند احساس شکفتگی و رونق بیشتر در خود می‌کردند، زیرا ذیل وجود حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» بیشتر و بیشتر به حضور گسترده و بیکرانه خود نزدیک شده بودند. بی‌حساب نبود که در شهیدشدن که راهی بود برای حضور بیشتر، سبقت می‌گرفتند تا آن آینده عظیم را که بنا بود با شهادت آن‌ها شکل بگیرد، زودتر احساس کنند، تا با خود نسبتی زنده‌تر داشته باشند.

کربلا؛ آینه ظهور حقیقت

10- جایگاه تاریخ قدسی، روح‌های فراخی است که متوجه جنبه وجودی آن رخداد یعنی تاریخ قدسی می‌شوند، تاریخی که جهانی را مقابل انسان آشکار می‌کند تا حقیقت به صورت آن رخداد مدّ نظرها قرار گیرد و از این جهت آن رخداد به عنوان «یوم الله»، بستری است تا خداوند در معنایی نهفته با ما سخن بگوید. به همان معنایی که در حرکات اصحاب کربلا ظاهر شد. از این جهت می‌توان گفت «حقیقت» در تاریخ، جریان سیالی است که

در مراحل مختلف و از طریق افرادی خاص ظاهر می‌شود و ما دلبستگی مردم به حقیقت را نه تنها در اصحاب کربلا، حتی در تشییع پیکر پاک شهید حججی و شهید سلیمانی به صورتی خاص ملاحظه کردیم و این حکایت از آن دارد که حقیقت چیزی نیست که در برابر ما باشد بلکه چیزی است که ما در آن قرار می‌گیریم و از طریق آن معنا پیدا می‌کنیم ولی به صورتی نامرئی به همان حالتی که: ماهیان ندیده غیر از آب پُرس پُرسان ز هم که آب کجاست آری! حقیقت عنصری است که ما در آن زندگی می‌کنیم و امروز ما آن را در انقلاب اسلامی می‌توانیم تجربه کنیم، از آن جهت که همواره هر تاریخ قدسی با حقیقت به یکدیگر متصل‌اند و ما برای درک خود نمی‌توانیم از چنین صحنه‌ای که حقیقت و تاریخ به یکدیگر متصل‌اند، غافل باشیم.

اصحاب کربلا و مأوی بی‌حساب

11- همه اصحاب ابا عبدالله «علیه السلام» نشان دادند در کنار حضرت، چشم به راه امری هستند که با آن حضرت شروع خواهد شد و از این جهت خود را در کنار حضرت در مأوی بی‌حسابی احساس می‌کردند که موجودیت آن‌ها را در برگرفته بود. بی‌حساب نیست که به گفته حضرت سجاد «علیه السلام» هر چه به غروب عاشورا نزدیک می‌شدند چهره‌های آن‌ها برافروخته می‌شد. امام سجاد «علیه السلام» فرموده‌اند: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «علیه السلام» نَظَرَ إِلَيْهِ مِنْ كَانِ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتِ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتِ فَرَائِصُهُمْ وَ وَجِبَتِ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ «علیه السلام» وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انظُرُوا لَا يَبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ «علیه السلام» صَبِرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ النَّوَسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ». آن وقت که کار بر امام حسین «علیه السلام» سخت شد، اصحاب به جانب آن جناب نظر نمودند و حال آن امام هم‌ام را به خلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر آن‌ها سخت می‌شد، رنگ‌هاشان متغیر می‌گردید و بر پشت‌هاشان لرزه می‌افتاد و دل‌هاشان هراسان می‌گردید ولی آن امام «علیه السلام» و بعضی از خواص که در خدمت حضرت بودند، رنگ چهره‌شان برافروخته‌تر و اندام‌شان آرام‌تر و جان‌هاشان آسوده‌تر می‌گشت؛ پس اصحاب به یکدیگر می‌گفتند حضرت را ببینید که از مرگ باک ندارد. آن جناب به آن‌ها می‌فرمود: صبر پیشه کنید ای بزرگ‌زادگان که مرگ جز پلی که شما را از پریشانی و بدحالی به بهشت وسیع و عیش جاوید می‌رساند، چیز دیگری نیست، پس کدامیک نگرانید از این‌که از زندان به قصر روید؟

تا خود را غریبه و تنها احساس نکنیم

12- کربلا نشان می‌دهد که اگر انسان موحد در غربت محض قرار گیرد، جهان همچنان برای او گشوده است و هرگز گرفتار بی‌آیندگی نخواهد شد و این معجزه کربلا است، امری که بشر امروز سخت به آن نیازمند است. آیا جز این است که وقتی انسان‌ها تحت تأثیر مدرنیته، از تاریخ و خرد قومی و دینی خود برکنده شوند، اگر به کشور دیگری هم مهاجرت نکنند و در همان شهر و دیاری که متولد شده‌اند، زندگی کنند، همچنان غریب‌اند؟ مگر آن‌که متوجه جهانی باشد که در تاریخ خود به سوی او گشوده شده است و می‌تواند آینده‌خود را در آن تاریخ احیاء کند، آیا آن جهان گشوده جهانی نیست که انقلاب اسلامی برای ما پیش آورده؟ به عنوان راهی که به سوی ما گشوده شده تا خود را در این جهان، غریبه و تنها احساس نکنیم؟

در شب عاشورا چه گذشت؟

13- چون حضرت سیدالشهدا «علیه السلام» در نیمه شبان شب عاشورا جبهه خودی را بررسی می‌کردند تا نقطه‌های ورود دشمن را بازرسی کنند و با نافع بن هلال که او نیز به عنوان جنگ‌آوری کارآموده جبهه را بررسی می‌کرد، روبه‌رو گشتند؛ به او فرمودند از سیاهی شب استفاده کند و صحنه را ترک کند ولی نافع بن هلال خود را به قدم‌های حضرت می‌اندازد و عرض می‌کند مادرم به عزایم بنشیند، من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریداری نمودم، سوگند به خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر کُند و این اسب خسته شود. مرحوم مُقرّم از نافع بن هلال چنین نقل می‌کند که امام «علیه السلام» پس از بررسی بیابان‌های اطراف به سوی خیمه‌ها برگشت و به خیمه زینب کبری «علیها السلام» وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می‌دادم، زینب کبری «علیها السلام» عرضه داشت: برادر! آیا یاران خود را آزموده‌ای و به نیت و استقامت آنان پی برده‌ای؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنهایت بگذارند؟ امام «علیه السلام» در پاسخ وی چنین فرمودند: «وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَّوْهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَفْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيَةِ دُونِي اسْتَيْنَسَ الْوَلَدُ إِلَى مَحَالِبِ امَّةٍ» به خدا سوگند آن‌ها را آزمودم و آن‌ها را جز دلاوران غُرّنده و با صلابت و استوار نیافتم، آنان به کشته شدن در رکاب من آن چنان مشتاق هستند که طفل شیرخوار به پستان مادرش مشتاق است. نافع می‌گوید: من چون این سؤال و جواب را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم به او بازگو نمودم. حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند اگر منتظر فرمان امام «علیه السلام» نبودیم همین امشب به دشمن حمله می‌کردیم. گفتم حبیب! اینک امام در خیمه‌ی خواهرش می‌باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند، بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنار خیمه‌ی آنان رفته و مجدداً اظهار وفاداری بنمائی. حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه‌ها بودند دعوت کرد و ابتدا از بنی هاشم تقاضا کرد به درون خیمه‌های خود برگردند، سپس گفتار نافع بن هلال را برای بقیه صحابه نقل نمود. همه آن‌ها پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نائل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می‌کردیم، ای حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد. حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیایید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم چون به کنار آن خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر! و ای حرم رسول خدا! اینان جوانان فداکار شما و این‌ها شمشیرهای برآق‌شان است که همه سوگند یاد نموده‌اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه‌های بلند و تیز در اختیار غلامان شما است که هم‌سوگند شده‌اند آن‌ها را فرو نیرند مگر در سینه دشمنان شما ... همه گریه کردند و به سوی خیمه خویش باز گشتند. و این چنین شب عاشورا با آمادگی تمام و با نیایش‌های مشهور صحابه صبح شد.

اصحاب کربلا و آینده هویت‌بخش

14- حضور در آینده‌ای که با شهادت برای اصحاب اباعبدالله «علیه السلام» پیش می‌آمد، آینده‌ای هویت‌بخش بود، زیرا با حقیقتی که حضرت اباعبدالله «علیه السلام» نماد آن بودند، نسبت برقرار کرده بودند و هرکس می‌تواند با نظر به عالمی که کیفیت‌ها بر کمیّت‌ها غلبه دارد متوجه اصحاب کربلا بشود. و این همان عبور از نگاه مادی‌گرایی جهان مدرن به عالم و آدم است که انقلاب اسلامی متذکر آن است و شهادی انقلاب اسلامی با نظر به حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به خوبی متوجه آن شدند و غفلت از آن، غفلت از آینده نورانی و روحانی انقلاب

اسلامی است. همان‌طور که کوفیان متوجه حضور تاریخی حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» نشدند و زندگی خود را با انواع خواری‌ها و پوچی‌ها همراه کردند.

غفلت از کربلا و خطر بی‌خانمانی

15- اگر به وضعی که اصحاب اباعبدالله «علیه‌السلام» در آن موقعیت داشتند، تذکر پیدا کنیم، خود به خود در همین امروز و در این تاریخ از آن جایی که هستیم به آینده‌ای فکر می‌کنیم که ادامه حرکت توحیدی انقلاب اسلامی است و گرنه وقتی متوجه آن آینده نباشیم خود را در وطن و خانه خود نمی‌یابیم و این همان بی‌خانمانی است که برای انسان غربی پیش آمده. نظر به کربلا و نظر به وضعی که اصحاب اباعبدالله «علیه‌السلام» در آن موقعیت داشتند، خود به خود ما را در معرض امیدی قرار می‌دهد که اهل بصیرت بدان دست یافته‌اند، با این تفاوت که شرایط امیدواری در این زمانه بسی بیشتر است، زیرا دشمنان اسلام در ظاهر هم نتوانستند بر نظام اسلامی پیروز گردند و این حکایت از آن دارد که این تاریخ جهت حضور جبهه توحید، ظرفیت بیشتری دارد و با نظر به آینده انقلاب اسلامی و با رعایت تقوایی که باید پیشه کرد، آینده‌ای که مربوط به ما می‌باشد، آرام‌آرام خود را آشکار می‌کند.

مراحل مختلف ظهور شور ایمانی

16- مراحل مختلف تاریخ، موقعیت‌ها و بسترهایی است جهت امتحان دینداری مردم و مشخص شدن شدت و ضعف دینداری آن‌ها. یک روز با ظهور اسلام، شور مسلمانی اوج می‌گیرد و نه تنها افرادی مانند علی «علیه‌السلام» و سلمان و مقداد و ابانر با تمام وجود در آن شور حاضر می‌شوند، حتی طلحه و زبیرها به آن شور می‌پیوندند. در آن شرایط بود که پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» از همان مکه و مدینه پرچم‌ها را می‌بستند و به دست مسلمانان می‌دادند و آن‌ها تا اقصی نقاط جزیره‌العرب تا مرزهای شام می‌رفتند و در همان شرایط بود که در مسجد صوت تلاوت قرآن بلند بود و جامعه به سرعت در حال عبور از جاهلیت بود. در مرحله‌ای دیگر با رحلت رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» خودگی بر جامعه حاکم شد تا بستری باشد برای ظهور دینداری اصیل که به آینده‌ای می‌نگرد که باز محل ظهور دینداری است در جلوه‌ای دیگر. با قتل عثمان و حاکمیت حضرت علی «علیه‌السلام» باز شور ایمانی با همه موانعی که معاویه شکل داده بود به ظهور آمد، حتی خوارج در کنار علی «علیه‌السلام» قرار گرفتند ولی با شهادت حضرت و میدان‌داری معاویه، خودگی بر جامعه دینی حاکم شد تا باز بستری باشد برای ظهور دینداری اصیل و این‌که مسلمانان واقعی چگونه در آن شرایط باز به چشم‌اندازی نظر می‌کنند که محل ظهور دینداری و شور ایمان است در جلوه‌ای دیگر. با شهادت حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» و با نحوه برخوردی که سپاه عمر سعد با آن حضرت و سایر شهدا کرد، ظاهر قضیه آن بود که دیگر آن شور ایمانی که در باطن اسلام نهفته است تمام خواهد شد و تنها پوسته‌ای از اسلام باقی می‌ماند با کفری پنهان. ولی مسلمانان راستین باز به چشم‌اندازی نظر کردند که محل ظهور دینداری و شور ایمان خواهد بود و در نتیجه نظر‌ها با وسعتی چشمگیر به سوی امام سجاد و امام باقر و امام صادق «علیهم‌السلام» افتاد به عنوان محلی دیگر برای ظهور دینداری در جلوه‌ای دیگر. باز بنی‌العباس و زندانی‌های طولانی حضرت کاظم «علیه‌السلام» و به میان آمدن نوعی خودگی در جامعه و باز ظهور بستری برای ظهور دینداری اصیل و نظر به چشم‌اندازی که محل ظهور شور ایمانی است با حضور حضرت رضا «علیه‌السلام» و این‌که مأمون برای حفظ موقعیت خود مجبور است امام را تا حد زیادی آزاد بگذارد.

باز تنگناهایی که برای امام هادی و امام عسکری «علیهماالسلام» ایجاد کردند و تبعید آن بزرگواران به سامرا و از آن طرف ظهور عنصر وکالت و فعال شدن نواب، تا بستری باشد برای پایداری دینداری اصیل و نظر به چشم‌اندازی که در پیش است و شکل‌گیری حوزه نجف به عنوان مرکزی جهت هویت‌بخشی به جریان تشیع در زمان غیبت، با نظر به چشم‌اندازی که در پیش بود تا تحقق دولت صفوی، به عنوان اولین حکومت شیعی با چشم‌اندازی که بالاخره به انقلاب اسلامی ختم شد و آغازی گشت تا در جهان جدید همچنان شور ایمانی در صحنه باشد با همه حجاب‌ها و موانعی که از یک طرف غرب‌زدگی و از طرف دیگر تحجر، آن شور ایمانی را به حاشیه می‌برند و باز با نظر به چشم‌اندازی که مدّ نظر است، این خمودگی‌ها بستری خواهد شد برای ظهور دینداری اصیل در این شرایط، و این تنها برای کسانی میسر است که نسبت به خمودگی‌های دوران‌های گذشته بصیرت پیدا کرده و علت آن خمودگی‌ها را بشناسند و از آن‌ها عبرت بگیرند، چه آن خمودگی که بعد از رحلت رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» پیش آمد زیرا مردمان جایگاه نبوت را درست درک نکرده بودند و چه آن خمودگی که در زمان حضرت علی «علیه‌السلام» و سایر امامان پیش می‌آمد به جهت غفلت مردم از مقام امامت و عدم توجه به آینده‌ای که در حرکت توحیدی اسلام مدّ نظر مسلمانان باید قرار می‌گرفت. با غفلت از آن آینده، مردم گرفتار روزمرگی می‌شدند و لذا هر پیشنهادی را و هر حاکمی را می‌پذیرفتند زیرا متوجه راهی نبودند که تنها با همت‌های بلند و تقوای لازم مقابل آن‌ها گشوده می‌شود و اگر در این موارد تلاش نشود، مردم سرمایه‌های گرانبغی را از دست می‌دهند ولی اسلام با آینده توحیدی خود همچنان جلو می‌رود و به انسان‌های توحیدی جان می‌بخشد.

راز حضور دانی شیعه در کربلا

17- آیا کربلا میدان آشکارگی حقیقت انسانی ما نیست تا ما خود را در اصیل‌ترین شکل احساس کنیم؟ موقعیتی که با حضور در آن، دیگر جای هیچ حجابی بین ما و حقیقت باقی نمی‌ماند و حقیقت به نهایی‌ترین شکل در آن موقعیت به ظهور خواهد آمد، تا حق از باطل به کامل‌ترین شکل جدا گردد و ما را در طوفان‌های تاریک زندگی راهنما باشد؟ این است راز آن‌که شیعه همواره سعی دارد در کربلا حاضر باشد تا در اصیل‌ترین نحوه حضور خود حاضر باشد و با حقیقت در نهایی‌ترین جلوه آن مأنوس گردد.

نظر به کربلا و قرارگرفتن در اصیل‌ترین حضور

18- اگر رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» «خود را در آن «وقت» محمدی بدون هر واسطه‌ای در معیت الهی احساس کردند و فرمودند: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ» در آن موقعیت و در آن «وقت» که مواجهه‌ای بود بین آن حضرت و حضرت حق، هیچ پیامبر مرسل و هیچ فرشته مقرب‌ی در میان نبود، ما نیز باید به «وقت» خود نظر کنیم که چگونه برای‌مان پیش می‌آید که در گفتگوی با خدا باشیم؟ آیا با حضوری در نزد خود بدون هرگونه مانعی آن «وقت» و آن قرب برای ما به ظهور می‌آید که ما باشیم و میقاتی

که می‌توانیم با خدا داشته باشیم؟
 در کدام موقعیت است که ما می‌توانیم بدون هر مانعی با «خود» باشیم و خود را به عمیق‌ترین و اصیل‌ترین شکل احساس کنیم؟ رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به ما خبر داده‌اند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا قَتَعَرَضُوا لَهَا» (2) شما را در اوقاتی از روزگارتان نفحاتی از طرف پروردگارتان سر می‌رسد، هشیار باشید که خود را در معرض آن نفحات قرار دهید. پس اولاً: باید در جستجو و در انتظار نفحاتی بود که از طرف پروردگارتان ما را به خود می‌آورند. ثانیاً: برای رویارویی با آن نفحات باید مواظب بود از عمیق‌ترین و اصیل‌ترین مرتبه احساس خود که همان معیت بی‌واسطه با خداوند است، غافل نباشیم تا از آن نفحات که ما را به خود می‌آورد، محروم نگردیم.
 آیا کربلا و صحنه‌های حیرت‌انگیز آن‌که در آن صحنه‌ها همه واسطه‌ها و ابزارها بی‌فایده شده بود، شرایطی به ظهور نیامد که اصحاب را در اصیل‌ترین حضور به خود آورد، تا «وقت» خود را احساس کنند و با بهره‌مندی از نفحات الهی نوعی گفتگو با خداوند را برای حضور در آینده آغاز کنند؟ و آیا در این زمانه نیز با نظر به کربلا و حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، ما در آن «وقت» حاضر نخواهیم شد.

راز آینده‌دار شدن نهضت اباعبدالله «علیه‌السلام»

19- آیا از خود پرسیده‌ایم چرا امام حسین «علیه‌السلام» روز عاشورا را باید با امام حسین «علیه‌السلام» روز عرفه شناخت؟ کافی است به فرازهای فوق‌العاده توحیدی «دعای عرفه» توجه کنیم تا بفهمیم آن امامی که در روز عاشورا تا این اندازه استوار است، جان او محل تجلی چه معارف بلند و بلندمرتبه‌ای است. در این رابطه است که می‌یابیم تمام حرکات و سکنات حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» در روز عاشورا، نمایشی از توحیدی‌ترین حرکات و گفتار است. با توجه به این امر است که ادامه‌دار بودن و آینده‌دار بودن نهضت عاشورا را باید در آینه توحیدی حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» در مقابل امویان مد نظر داشت، همچنان که آینده‌داری انقلاب اسلامی را در جهت‌گیری توحیدی آن انقلاب در مقابل استکبار باید دانست و البته باید مواظب جریان‌هایی بود که در صدد خراب کردن امیدهای آینده این انقلاب می‌باشند. آینده‌ای که رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله‌تعالی» به خوبی متوجه آن می‌باشند و در توصیه خود با دانشجویان می‌فرمایند: «پرهیز از انفعال و ناامیدی است؛ مواظب باشید؛ یعنی مواظب خودتان باشید، مواظب دلتان باشید، مواظب باشید دچار انفعال نشوید، دچار ناامیدی نشوید. شما باید کانون تزیق امید به بخشهای دیگر باشید. بله، نابسامانی‌هایی در بخشهای مختلف وجود دارد اما اینها قابل رفع است... تقوا یعنی خود را مرتباً مراقبت کردن و مواظب بودن. مراقب خودتان باشید» (۱/۴۰۲/۰۶).

امام حسین «علیه‌السلام» و بازگشت به آغاز

20- امام حسین «علیه‌السلام» به ظاهر، جهانی را به هم ریختند تا برای عبور از شرّی که همه‌گیر شده بود، آفتی گشوده شود. وقتی مسلمانان در عین رعایت ظاهر اسلامی، گرفتار تنگناهای فرهنگ گذشته بودند و هیچ کاری از کارها، حتی کارهای متدینین به نتیجه نمی‌رسد باید نظر به حرکتی داشت که در بستر اسلام، همه‌چیز تغییر کند و هر آنچه به صورت عادت‌های دینی در جریان است دگرگون شود. به یمن چنین حرکتی است که آنچه تا کنون با ظاهر دینی به صورت روزمرگی طی می‌شد از ارزش می‌افتد. زیرا آنچه بعد از آن حرکت پیش می‌آید از رهگذر آنچه قبلاً بود ظهور نمی‌کند بلکه با درخششی دیگر و با انسانی دیگر امورات جلو می‌رود و نوری در عالم اسلام به میان می‌آید که آن بازگشت به آغازین است. و این راهی بود که امام حسین «علیه‌السلام» در جهان طاغوت‌زده‌ی آن زمان گشودند و علت حضور تاریخی خود در آن زمان را برگشت به سیره جدّشان

و پدرشان عنوان کردند و فرمودند: «أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي» و کربلا نشان داد راهکار لازم برای نجات هر نهضتی، آن‌گاه که در حجاب رود، برگشت به آن آغاز است بدون غفلت از زمانه.

یگانگی بین ما و اصحاب دلاور کربلا

21- با حضور در انقلاب اسلامی، به عنوان فتوحی تاریخی در بستر اسلام در مقابل جاهلیت مدرن، گویا «گذشته» و «حال» در هم می‌آمیزند و ما خود را در کنار مولایمان حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» احساس می‌کنیم که چگونه دلاوران شمشیر می‌زدند تا پرده‌های تیره و تاریک جاهلیت اموی را بشکافند. دقیقاً معنای تاریخی آن نوع حضور با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی به میان می‌آید، مشروط بر آن‌که متوجه باشیم در کجا ایستاده‌ایم و چه در پیش رو داریم. در این حالت بیگانگی و یا دوگانگی بین ما و اصحاب دلاور کربلا در میان نخواهد بود و می‌فهمیم «گذشته» رویدادی در زمان «حال» است، زیرا در شرایطی قرار می‌گیریم تا بگذاریم چیزی به ما گفته شود و این گشاده نظری نسبت به تاریخی که در آن قرار داریم، بنیاد آگاهی است که به طور تاریخی عمل می‌کند و می‌یابیم که گذشته تاریخی ما از قبل در نزد ما حاضر بود و ما در این تاریخ با آن میراث مواجه می‌شویم و نسبت به آینده بصیرت می‌یابیم، بصیرت به آنچه در ابتدای امر ظاهر نیست ولی در افق آن رخداد تاریخی نهفته است، هرچند آن‌هایی که در روزمرگی‌ها گرفتارند متوجه آن نیستند زیرا درک آن منوط به تفکر است، تفکری که نظر به «وجود» دارد.

دروازه‌های قلعه ایمان در دیروز و امروز ما

22- اگر اسلام آغاز تاریخی بود در مقابل تاریخ جاهلیت با همه پیچیدگی‌هایی که تاریخ جاهلیت داشت، کربلا نیز در دل تاریخ اسلام، آغازی شد در مقابل همان جاهلیت، با این تفاوت که جاهلیت دیروز نقاب اسلام به خود زده بود و این‌جا است که باید متوجه بود حضور در این آغاز، انسان مخصوص به خود را به ظهور می‌آورد که در دیروز «زهیر بن قین‌ها» و «حبیب بن مظاهر‌ها» بودند و امروز چمران‌ها و حاج قاسم سلیمانی‌ها هستند. اینان کسانی‌اند که در فرآیند تاریخی که آغاز شده نقش‌آفرین می‌باشند. وجود این نوع افراد معنای انسان در هر تاریخی است که آغاز می‌شود، بدون آن‌که انسان در مواجهه با سیره آنان به دنبال تئوری خاصی باشد، این افراد متفکرین تاریخ خود بوده و هستند و وجود و سیره آن‌ها جواب پرسش‌های بسیاری است که پیش می‌آید. اینان در هر تاریخی دروازه‌های قلعه ایمان بوده‌اند، قلعه‌های ایمانی که دیروز مولایمان حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» در آن تاریخ برافراشتند و امروز ذیل همان حضرت، این حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» است که قلعه ایمان را برافراشت تا از همه بحران‌هایی که جهان اسلام را فرا گرفته رهایی یابیم و جهان خود را بسازیم تا از رخداد کربلا و آغازی که آن نهضت به ظهور آورد جدا نمانیم. آیا انقلاب اسلامی ادامه کربلا نیست با همه خصوصیتی که کربلا در بر داشت؟

کوفه؛ محل به ظهور آمدن عظمت‌های حضرت علی «علیه‌السلام»

23- چرا کوفیان چشم‌اندازی در مقابل آینده خود ندیدند؟ آیا جز این است که کوفه، آن جامعه منسجمی نبود که بتوان آن را به عنوان یک جامعه مدّ نظر داشت، بلکه محیطی بود با اقوام مختلف، که هر کدام در گوشه‌ای سکنی گزیده بودند و فضای جنگاوری و افتخارات قبیله‌گی در آن موجب به حاشیه‌رفتن معارف توحیدی و بصیرت تاریخی شده بود؟

24- حضرت علی «علیه‌السلام» در مواجهه با مسائل و بحران‌های عظیم و نمایش آن ایمانی که آن حضرت نماد بزرگی از آن ایمان بود، برای بشریت به ظهور آمدند. یکی از جلوه‌های ایشان در مقابل اصرار گروهی بود مشهور به قاریان کوفه، یعنی همان‌هایی که بعداً در زمره خوارج قرار گرفتند و اصرار کردند تا حکمیت را آن حضرت بپذیرند، و حضرت با سعه صدر لازم حکمیت را پذیرفتند ولی همان حضرت در جنگ نهروان مقابل همان خوارج ایستادند و کوتاه نیامدند زیرا آن خوارج به قتل مظلومان مبادرت کردند. (3)

25- آیا این‌که این همه ماجرا در مقابل حکومت حضرت علی «علیه‌السلام» پیش می‌آید، حکایت از آن ندارد که اسلام و پیرو آن، ائمه «علیهم‌السلام» و نیز مسلمانان راستین ظرفیت مقابله و مواجهه با این همه ماجرا و فتنه را در خود دارا می‌باشند؟ تا در ازای مواجهه با آن ماجراها، سعه اسلام و موحدین به ظهور آید و آیندگان متوجه شوند تا چه اندازه می‌توانند در مقابل فتنه‌هایی که فتنه‌گران شکل می‌دهند، ایستادگی به خرج دهند.

26- بلا تکلیفی کوفیان در مقابل پیشنهادات حضرت علی «علیه‌السلام» (4) و پس از آن با عدم یاری مسلم و نیز در ناتوانی برای دفاع از اباعبدالله «علیه‌السلام»، امری است که باید ریشه‌یابی شود. به هر حال هرچه هست بستر انتخاب و اتحاد در آن جامعه گم شده بود.

27- کوفه از همه شهرها در آن زمان که علی «علیه‌السلام» مرکز حکومت خود را آنجا قرار دادند و حتی آن زمانی که حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» دعوت آن‌ها را پذیرفتند، برتر بود. ولی با این همه ضعف‌هایی داشت که نتوانست به نتایجی که به دنبال آن بود برسد، ضعف عدم درک تاریخی و عدم درک آینده‌ای که اسلام مقابل آن‌ها گشوده بود و لذا مرعوب سپاه شام می‌شدند.

28- چون کوفیان آینده‌ای برای خود نمی‌شناختند، موجب سرگردانی و بی‌وفایی نسبت به امامان شدند، از آن جهت که قبیله‌گرایی صرف و گروه‌گرایی موجب نظر به منافع قبیله و گروه می‌گردد. عجیب است که دوست‌دارترین افراد به اهل بیت «علیهم‌السلام» و دشمن‌ترین آن‌ها در کوفه‌اند، لذا هم مزار مسلم بن عقیل را در کوفه می‌یابیم و هم مزار ابن ملجم را. و این حکایت از آن دارد که در آن شهر ساختگی، روحی واحد و سنتی اصیل جاری نیست و تا بتوانند ماورای روح قبیله‌گی و عربیت، نسبتی با اسلام شکل دهند و از آن ضعف‌ها رهایی یابند؛ و امروز هم ایرانیت جهت به میان آوردن روحی واحد برای ملت ما کافی نیست، باید به انقلاب اسلامی فکر کرد.

29- حضرت علی «علیه‌السلام» با توجه به هویت توحیدی‌شان، تنها می‌توانند رهبر مسلمانان باشند، برعکس معاویه که عربیت را تقویت می‌کند و حاضر است رهبری عربیت را به عهده بگیرد و کوفیان بسیاری با برجسته‌کردن عربیت از رهبری علی «علیه‌السلام» محروم شدند. امروز هم عده‌ای از روشنفکران بحث ایران

صرف را به میان می‌آورند و جایگاهی برای ولایت فقیه که می‌تواند در انسجام و اتحاد ملت مؤثر باشد، قائل نیستند.

30- از آن جهت که کوفه، تکلیف خودش را با خودش روشن نکرده است، ملاحظه می‌کنید که نخبگان نیز زیاده‌خواه می‌شوند. زیرا نتوانستند به چشم‌اندازی که به کمک اسلام در آن تاریخ مقابل آن‌ها گشوده شد، نظر کنند و لذا بی‌آینده شدند.

31- آری! اگر حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» بعد از دعوت کوفیان به سوی کوفه نمی‌آمدند، امامت آن حضرت زیر سؤال می‌رفت، زیرا آن‌ها از حضرت دعوت کردند تا رهبری معنوی آن‌ها را به عهده گیرند و در آن صورت حضرت کوتاهی کرده بودند و از این جهت بود که حضرت نسبت به آن دعوت کوتاهی نکردند، هرچند کوفیان معنای دعوت امام را آن‌طور که شایسته بود، نفهمیدند. مهم، هنر امام بود که حتی در آن شرایط محاصره در زمین کربلا چگونه با نگاه توحیدی خود شرایط را به نفع جهان اسلام و عبور از جریان اموی تغییر دادند.

32- در کوفه شیعیان اصیل و راسخ بر پایه تشیع خود بسیار محکم بودند، از جمله حجر بن عدی و تقابلی که آن شیعیان با جریان اموی داشتند ولی با توجه به تشنتی که در کوفه هست، هر گروه، حتی شیعیان تنها می‌توانند کنترل‌کننده خودشان باشند آن هم نه به صورت کاملاً جدی و لذا ملاحظه می‌کنید که جوانان قبیله «بنی همدان» و قبیله «مذحج» در دستگیری حجر، به کمک جریان اموی می‌آیند. این‌جا است که ممکن است افرادی به جهت این تشنت از آینده حضور دینی خود مأیوس شوند، در حالی که شیعیان اصیل همچنان در آینده تاریخی که با اسلام شروع شده، حاضرند و نظر به آینده دارند.

33- باید از خود پرسید اصرار بر سبّ علی «علیه‌السلام» و این همه تأکید بر آن، ریشه در کجا دارد؟ در آن حدّ که اگر کسی آن کار را نمی‌کرد یا او را کور می‌کردند و یا دست و پایش را می‌بریدند و یا به زندان می‌انداختند. آیا این نشانه آن نیست که متوجه بودند آینده از آن اسلامی است که حضرت علی «علیه‌السلام» نماد آن می‌باشند و نه از آن امویان.

34- کوفه شهری است انقلابی اما با حیل‌های معاویه عزم و همت خود را از دست داده است و لذا عیب‌الله با تطمیع و تهدید به سرعت شهر را بدست می‌گیرد. وقتی به کوفه نگاه می‌کنی بیعت‌کنندگان با مسلم بن عقیل در یک قدمی پیروزی بوده‌اند، اما این یک قدم برداشته نشد و در نتیجه کوفه، کوفه‌ای شد که نباید می‌شد. در این مورد خوب است به عزم و همت‌هایمان نگاه کنیم. کوفه آینه خوبی است تا ریشه فریب خوردن‌هایمان را در سست‌همتی و بدعهدی‌هایمان پیدا کنیم. آن‌کس که عزم و همت والا دارد راحتی و آسایش را بلا می‌داند و فریب نمی‌خورد. عزم و همت بیشتر از آن‌که خواستن چیزی باشد، خواستن است و در پی دوست بودن...

35- شاید تفاوت هانی بن عروه با دیگر کوفیان درک دوستی است. آنجا که حتی در اکرام و مهمان‌نوازی مسلم بن عقیل بدنبال چیزی نیست که اگر او را تهدید یا تطمیع کنند مسلم را تحویل عیب‌الله دهد. آری! اگر هانی بن عروه کربلایی شد راز آن را باید در این عزم و همت جستجو کرد. عزم و همتی که با دوستی و عشق بنا می‌شود.

جهان اسلام دوستی و عشق را فراموش کرد و با این فراموشی بنیان این جهان سست شد و سیاست حقیقی از میان رفت. امری که امکان آن هست تا با امام حسین «علیه السلام» باز به جامعه اسلامی برگردد.

36- این که «فرزدق» در وصف مردم کوفه به امام حسین «علیه السلام» عرض می‌کند: «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» قلب‌های آن‌ها با شما و شمشیرهای‌شان علیه شماست. همان حکایت بی‌تاریخی آن مردم است که چون خود را وارد تاریخ اسلام و پیرو آن وارد تاریخی که حضرت اباعبدالله «علیه السلام» در مقابل امویان شکل دادند، نکردند، نتوانستند جای خود را در تاریخی که می‌توانستند در آن قرار گیرند، پیدا کنند و از این جهت می‌توان گفت کربلا؛ آینه تقابل جریان اکنون زده بی‌تاریخ است، در مقابل جبهه حاضر در تاریخ قدسی که خداوند ارائه کرده است. در این تاریخ می‌توان در انقلاب اسلامی کربلایی و حسینی شد.

37- راز بازی خوردن هر روزین کوفیان و تحت تأثیر شایعه‌پراکنان قرار گرفتن، امری نیست جز همین بی‌تاریخی و غفلت از آن که ماورای شایعات شایعه‌پراکنان، خداوند ارائه کرده است راه دیگری را مقابل آن‌ها بگشاید، اگر عزم و همت لازم را به کار گیرند ولی آن‌ها هنوز در تاریخی به سر می‌برند که حرف آن تاریخ این بود: «الحق لمن غلب» یعنی هرکس قدرتش بیشتر است، حق با اوست و نه آن‌که هرکس در تاریخ توحیدی حاضر می‌شود، صاحب حق می‌باشد. آن حرف ریشه در همان بی‌تاریخی و روزمرگی و بی‌آیندگی آن‌ها دارد. در حالی که هر آن‌کس متوجه پیروزی و حضور در آینده‌دار بودن کربلا شد، با عزمی دیگر همچون عبدالله عمیرکلبی و همسرش امّ و هب که از کوفیان نبود، در کنار اباعبدالله «علیه السلام» حاضر گشتند. امری که مجاهدان انقلاب اسلامی آن را در این تاریخ درک نمودند.

چگونگی جهان واقعه کربلا

38- عاشورا همانند قرآن متنی است دارای حقیقت و می‌توان متوجه‌باطن آن شد و سعی کرد جهان آن واقعه را شناخت و گرنه با جمع قسمت‌های متکثر یک واقعه، حقیقت آن واقعه بر ما رخ نمی‌نمایند. از این جهت اگر در مورد کربلا نتوانیم بین قسمتی از آن رخداد که امام به سوی عراق حرکت می‌کنند و بین آن‌که از ابتدا خود را برای شهادت آماده کرده‌اند، و بین آن‌که در مقابل لشکر حرّ و لشکر عمر سعد می‌فرمایند: «اگر می‌خواهید برمی‌گردم»؛ جمع کنیم جهان واقعه کربلا را نیافته‌ایم، جهانی که فوق قدرت‌طلبی به دنبال احیای انسانیت و شور ایمان است. ایمانی که ابعاد فراموش‌شده انسان را به او برمی‌گرداند. آری! در نگاه پدیدارشناسانه، کربلا و عاشورا متنی است که حقیقت آن در همه ابعادش، احیای انسانیت و شور ایمان است، ایمانی که ابعاد فراموش‌شده انسان را به او برمی‌گرداند.

بشارت شهدا به آینده‌ای درخشان

39- روزگار ما، روزگاری است پر تلاطم برای اندیشیدن، برای حضور در آینده‌ای که باید از گذشته معنوی و قدسی که شهدای کربلا مدّ نظر داشتند، آموخت و شهدای انقلاب اسلامی با شهادت خود بدان اشاره کردند. با اندیشیدن به شهدای کربلا و شهدای انقلاب اسلامی می‌توانیم به آینده‌ای فکر کنیم که بشر امروز در این ظلمات

می‌تواند با نظر به آن آینده زندگی را شروع کند. زیرا با تفکر نسبت به پریروز و دیروز می‌توان فهمید به نور شهدای کربلا و شهدای جبهه‌ها، آینده ما چه آینده‌ای است که خداوند در وصف آن فرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» & «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» & «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ 171- 169)

اولاً: می‌فرماید آن‌هایی که در راه خدا به قتل رسیده و به شهادت نایل شده‌اند، دارای حیات خاصی هستند ماورای حیات دنیایی اهل دنیا و یا حیات برزخی مردگان. بلکه حیاتی که در نزد پروردگارشان هستند و از رزق خاصی بهره‌مندند و بنده این حیات را سومین حیات می‌نامم با بهره‌مندی‌های خاصی که آن‌ها را راضی و شادمان کرده. ثانیاً: می‌فرماید آن شهیدان متوجه همراهان خود و آینده‌راهی که در آن تاریخ گشوده شده هستند و به همراهان خود که به آن‌ها ملحق نشده‌اند بشارت می‌دهند که نه نگران و محزون کوتاهی‌های گذشته باشند و نه نگران مواعی که در مقابل این راه هست. معنای حضور در آینده در دل این بشارت‌ها که شهدا به همراهان خود می‌دهند، روشن

ثالثاً: در آیه بعد بشارت را به اوج خود می‌رساند و از «نعمت الهی» به طور مطلق سخن می‌گوید که به تعبیر علامه طباطبایی «رحمت‌الله‌علیه» این نعمت که به صورت مطلق آمده، نعمت «ولایت» می‌باشد، حاکی از آن‌که در بستر حضور در تاریخ توحیدی که انسان‌ها برای تحقق آن از فداکردن جان خود ایایی ندارند، کار تا آن‌جا جلو می‌رود که آن جامعه و آن مردم ذیل ولایت الهی قرار می‌گیرند که حاصلش «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» است تا از هرگونه ضعف‌های فردی و اجتماعی‌رهایی یابند و به نتایج مافوق تصور برسند. به همین جهت بعد از آن‌که فرمود شهدا بشارت به نعمت الهی دادند، فرمود: «وَ فَضْلٍ» یعنی به امری افزون بر آن نیز بشارت دادند که مافوق تصور ما است.

رابعاً: در آخر آیه فرمود: خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند و صراحتاً خبر از آینده‌ای بس متعالی داد که حتمی‌الوقوع است، زیرا بحث در اجر شهادتی بود که در بستر حضور در تاریخی که بنا است توحید الهی و ولایت ربّانی را حاکم کند، در مقابل استکبار ایستادگی کردند و لذا اجر آن‌ها چیزی نخواهد بود مگر افول سیطره تاریخ استکباری و به میان‌آمدن تاریخ توحیدی و ولایت الهی.

امام حسین «علیه‌السلام»؛ وجدان تاریخی جهان اسلام

40- آری! با شهادت آن حضرت و یاران او، روان جدیدی به جامعه بشری عطا شد تا هرکس خواست خود را در عرش وجودی‌اش تجربه کند با نظر به راهی که آن حضرت مقابلش گشودند، بتواند در آن راه قدم بگذارد. زیرا آن حضرت قامت افراشته‌ای است در قلب تاریخ ما و اشاره‌ای است به افقی که در زندگی توحیدی مقابل ما گشوده می‌گردد. و این اراده الهی است که جهت نفی استکبار اموی در امام حسین «علیه‌السلام» و حضرت زینب «علیها‌السلام» به ظهور آمده تا هر جا و هر زمان که اراده الهی برای نبرد با ظلم مقدر شود، این امام حسین «علیه‌السلام» و زینب کبری هستند که در آن صحنه حاضرند با هر عنوان و اسمی که باشد. مثل حضور مرحومه مرضیه دباغ و شهید حاج قاسم سلیمانی که ذیل حضور آن بزرگواران، زینبی و حسینی در تاریخ ما حاضر شدند.

بهترین تنهایی

41- متفکران جهان امروز به خوبی متوجه شده‌اند خطر عمده در این زمانه، خطر بمب هیدروژنی نیست، خطر عمده آن است که انسان بنیان‌خانه وجود خود را گم کرده و چون متوجه نیست چه چیزی را گم کرده، خود را گرفتار تنهایی آزاردهنده‌ای می‌یابد. کافی است متوجه تنهایی اصحاب اباعبدالله «علیه‌السلام» در صحرای کربلا بشود و به راهی فکر کند که چگونه از آن تنهایی می‌تواند بهترین زندگی را بسازد. کافی است در این تاریخ خود را ذیل حضوری قرار دهد که با حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شکل گرفت و با حضور در این تاریخ و مقابله با دشمنان آن راه از یک طرف و با همراهی با همراهان این راه و دوستی که باید با آن‌ها در پیش گیرد از طرف دیگر، آن تنهایی را تبدیل به معراجی کند که او می‌ماند و خدا، معراجی که «لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ» نه در آن‌جا ملک مقربی راه دارد و نه پیامبر مرسل. زنده باد آن تنهایی که نه تنهایی صوفیانه است و نه تنهایی افسردگان.

پس از کربلا و جستجوی حقیقت

42- لازمه حضور در این تاریخ با سرمایه‌ای که از نهضت بزرگ کربلا همراه باشد، عقلی است که معنای ظهور حقیقت را در هر مرحله از تاریخ بشناسد از آن جهت که حقیقت همچون نور جلوه‌گری می‌کند و دل‌ها را به سوی خود می‌کشاند و سپس رو می‌بندد تا طالبان حقیقت از آن به بعد خودشان آن را دنبال کنند به همان معنایی که جناب حافظ می‌فرماید:

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو ببست
کربلا به عنوان جلوه‌ای از حقیقت، در آن تاریخ جلوه‌گری کرد و دل‌های اصحاب اباعبدالله «علیه‌السلام» را شیدای خود نمود و پس آن‌گاه رو ببست تا مردمان در جستجوی جلوه‌های آن، زندگی خود را شکل دهند، امری که در سال‌های دفاع مقدس نیز پیش آمد و رو ببست و ما امروز در حال تجربه آن هستیم و ندا سر می‌دهیم: «کربلای جبهه‌ها یادش بخیر». از آن جهت که در آن دوران حقیقت با درخششی ناب جلوه کرد و دل‌ها را شیدای خود کرد و رو ببست تا ما در امروزمان در جستجوی جلوه‌های آن، زندگی خود را شکل دهیم و متوجه باشیم زندگی چیزی نیست جز تلاش برای جستجوی حقیقت و این مشروط بر آن است که معنای ظهور حقیقت در هر مرحله از تاریخ را در مکتب کربلا بشناسیم.

کربلا؛ آینه‌ای حقیقت‌نما در امروز ما

43- با نظر به کربلا با نگاهی هرمنوتیکی و پدیدارشناسانه سعی بر آن است تا از آنچه اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» را در آن تاریخ فرا گرفته بود و آن‌ها را در وجدان خودآگاه و یا ناخودآگاه خود متوجه حضور در آینده‌ای کرد که از بن بست جبهه اموی عبور می‌کردند، ما نیز می‌توانیم کربلا را به عنوان آینه‌ای حقیقت‌نما در مقابل خود قرار دهیم و با تمام جدیت به آینده‌ای بیندیشیم که ماورای همه موانعی که جاهلیت مدرن پیش می‌آورد، در این زمانه به جامعه‌ای فکر کنیم که نه تنها از گسستگی امروزی عبور کرده، بلکه فردوسی‌ها و مولوی و فارابی‌های مناسب آینده آخرالزمانی در آن به ظهور می‌آیند که نظر به نهایی‌ترین منازل بشریت دارند، ذیل حضور حضرت صاحب‌الأمر «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه»

با نظر به بنیان‌های تاریخی که در کربلا شکل گرفت و اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» آن را در خود احساس کردند ما امروز در تاریخ انقلاب اسلامی خود را ملموس‌تر احساس می‌کنیم و می‌توانیم نسبت به مأموریتی که

در این تاریخ در پیش داریم با امیدواری و بدون شتاب جلو برویم تا نه گرفتار شتابزدگی غریب‌دگان باشیم و نه آلوده به ناامیدی قاعدین در منازل و مناسک. (5)

کربلا و ظرفیت جهانی بشر جدید

44- با حضور در تاریخ جدید باید به خود آیین تا مسائل‌مان را در عین باقی‌ماندن بر عهد ایمانی خود نسبت به اسلام، از نو طرح کنیم و بشر جدید را که ظرفیت حضور جهانی دارد، آن هم با انتخابی آزاد، مخاطب قرار دهیم. در این فضا در مواجهه با رخداد تاریخی- قدسی کربلا، سخنی مناسب فهم بشر امروز از کربلا به میان می‌آوریم و کربلا طوری در افق فکری ما قرار می‌گیرد که متوجه می‌شویم چه نسبت عمیقی با ما دارد و چه اندازه به ما نزدیک است و چگونه در نسبت با کربلا حقیقت برای ما آشکار می‌شود و می‌توانیم با حقیقت آشنا شویم، تا در رخداد تاریخی انقلاب اسلامی باز متوجه چهره‌ای از حقیقت باشیم و در نسبت با آن، عهد خود با حقیقت را در این زمانه همچنان زنده نگاه داریم. بحران‌های جریان‌های غافل از حقیقت با هر عنوانی که باشند، ریشه در غفلتی دارد که نسبت به حقیقت دوران برای افراد پیش آمده است. حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» نقشه راه را برای بشر در طول تاریخ مشخص کرده‌اند تا ما امروز با نظر به نقشه راه و با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی گرفتار آن نوع بحران‌ها نگردیم. بحران‌هایی که ریشه در کاستی‌های معرفتی دارند، آن هم کاستی در معارف اصیل توحیدی که موجب می‌شود تا انسان‌ها بتوانند در تاریخی که هستند بر عهد ایمانی خود باقی بمانند، بدون آن‌که گرفتار تحجر شوند.

زبانی بهره‌مند از حقایق ازلی و قدسی

45- با عبرت‌گیری از کربلا، امروز نیز باید به آینده‌ای فکر کرد که افق زمانه و افق تاریخی ما است و در چنین حضوری است که زبانی مناسب زمانه ظهور می‌کند تا اشاره‌ای باشد به آنچه باید بود و برگشت به نحوه‌ای از معنویت که معنویت پس‌فردایی و آخرالزمانی است. (6) آن زبان، زبانی است که به حقایق ازلی و قدسی اشاره دارد، تا هرکس خود را در زمان باقی و اکنون بیکرانه خود احساس کند. انقلاب اسلامی در راستای نظر به رخداد کربلا در جایگاه تاریخی خود، متذکر چنین حضوری است و شهدا چون خود را در چنین فضایی می‌یافتند، شهادت را نه تنها نابودی نمی‌دیدند، بلکه آن را راهی عمیق‌تر برای استقرار بیشتر در اکنون بیکرانه خود یافتند. از این زاویه به تقاضای حضرت موسی «علیه‌السلام» از خداوند فکر کنید که چون آن حضرت خود را متوجه حضوری یافتند که باید مردمان را متوجه آن حضور کنند، عرضه داشتند: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي & وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي & وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» (طه/27-25) از خداوند تقاضا کردند سینه‌شان را بگشاید تا هر چه بیشتر ظرف حقایق وجودی شود و با آسان‌نمودن امور، موانع پیش رو را برای چنین حضوری مرتفع کند و از آن مهم‌تر زبانی برایشان گشوده شود تا حامل معناهایی باشد که آن حضور را گزارش دهد و ما نیز درست در چنین موقعیتی هستیم با همان دغدغه‌ها برای تذکر به آینده‌ای که در پیش است.

شهادت؛ رازی در احیای وجدان تاریخی

46- حضرت امام حسین «علیه السلام» در شب عاشورا سخنانی ایراد کردند مبتنی بر حمد و ثنای خداوند و سپس فرمودند: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لِي أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا» به راستی که من اصحابی را بهتر و باوفا تر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیتهای نیکوتر و صله کننده تر از اهل بیت خود نمی دانم، پس خدای متعال شما را از جانب من جزای خیر دهد. آن گاه فرمودند: «وَقَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» بِأَنَّ سَأَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَنْزَلُ أَرْضًا يُقَالُ لَهَا عَمُورًا وَ كَرْبَلَا وَ فِيهَا أُسْتَشْهَدُ وَ قَدْ قَرَّبَ الْمَوِعِدُ» جَدِّمِ رَسُولِ خدای «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» خبر داده بود که من به عراق فرخوانده می شوم و در محلی به نام عمورا یا کربلا فرود می آیم و در همان جا به شهادت می رسم، اینک وقت این شهادت رسیده است. «أَلَا وَ إِنِّي لِأَظُنُّ أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي جِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ» متوجه باشید، گمان می کنم فردا روز برخورد ما با این دشمنان است. آگاه باشید، نظرم اینست که شما همگی با آزادی بروید. از ناحیه من عهدهای بر گردن شما نیست. پس حضرت ابوالفضل «علیه السلام» برخاستند و عرضه داشتند: «لَمْ نَفْعَلْ ذَلِكَ لِنَبْقَى بَعْدَكَ لَا أَرَأَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا بَدَأَهُمْ»؛ ما چنین کاری نمی کنیم و نمی خواهیم پس از شما به جا بمانیم و هیچ گاه خدا ما را به چنین کیفیتی نبیند. سپس مسلم بن عوسجه عرض کرد: «به خدا سوگند از شما دست بر نمی دارم تا نیزه ام را به سینه پر از کینه دشمنان فرو برم و تا وقتی قائمه شمشیر در دست من است با آنان نبرد کنم و هرگاه اسلحه حاضر نداشته باشم با سنگ آن ها را نابود سازم و سوگند به خدا دست از تو بر نمی دارم تا خدا بداند و امضا فرماید که ما وصیت رسول او را در باره شما به کار بردیم و سوگند به خدا اگر بداند کشته می شوم سپس زنده می گردم باز سوخته می شوم باز زنده می گردم و بالاخره همین عمل هفتاد مرتبه با من مکرر می شود دست از تو بر نمی دارم تا در برابر شما شربت مرگ را بیاشامم ... و زهیر بن قین برخاست و عرض کرد: «وَ اللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ...» سوگند به خدا دوست می داشتم کشته شوم دوباره زنده گردم و به همین کیفیت هزار مرتبه کشته شوم و زنده گردم و خدای متعال بدین وسیله تو و جوانان اهل بیت را از آسیب دشمنان نگاهداری فرماید.

سپس امام دعای شان کردند و فرمودند: «إِنِّي عَدَا أَقْتَلُ وَ كَلَّكُمْ تُقْتَلُونَ...» من فردا کشته خواهم شد و همه شما با من کشته

خواهند
شده
حال بحث در بصیرت و شعور امام «علیه السلام» و اصحاب امام است در فهم جایگاه و راز شهادت وقتی امکان آن پیش آمده تا از طریق شهادت افق های تازه ای در مقابل انسان آن تاریخ گشوده شود و انسان ها با هویتی جدید آماده شنیدن سخنانی نسبت به حقیقت شوند که تا آن زمان آماده شنیدن آن سخنان نبودند، و این آن نکته ای است که امام و اصحاب امام متوجه آن شدند که در دل شهادت آن ها در آن تاریخ چه رازی نهفته است و چه راه هایی گشوده می شود

با توجه به استقبالی که توسط حضرت امام حسین «علیه السلام» و یاران آن حضرت در کربلا از شهادت شد، جهان اسلام آماده گشت تا ماورای زندگی گرفتار روزمرگی ها، به حقیقت نظر کند و به خود آید که چه اندازه مسلمانان می توانند با همدیگر باشند و به اخوت و برادری که به کلی گم شده بود، باز گردند، تا هر کس از افراد جامعه اسلامی که به دنبال حقیقت است با نظر به شهدا، شهید زنده ای گردد که بر خاک قدم می زند تا زندگی زمینی را به آسمان متصل نماید و از این جهت است که کربلا و شهادت با رفتار ما در همه ابعاد زندگی پیوند دارد و ما را به همدیگر نشان می دهد تا بفهمیم هر کدام کجا هستیم - در اردوگاه رانت خواران و یا در اردوگاهی که انسان قبل از شهید شدن همچون حاج قاسم سلیمانی شهید می شود- آیا در این زمانه که ما هستیم با نظر به شهدا و سبقتی که نسبت به شهید شدن داشتند، جامعه ما نمی تواند به وسعت ابعاد انسانی خود پی ببرد؟ با تجربه ای عمیق و گسترده و شورانگیز از خود. و این تذکر شهدا بود به «بودن» انسان و وجدان انسان ها که نسبت عمیقی از طریق شهدا با خود پیدا می کنند. و این است راز آمادگی جامعه تا از طریق شهدا به اموری نظر کنیم که بسی بالاتر از زندگی های سرد و عادی و جدا از حقیقت و فاقد معنا است.

حضرت زینب «سلام الله علیها» و نهضت نرم‌افزاری

47- در موضوع رسالت تاریخی و حضور در تاریخی که با امام حسین «علیه السلام» در نهضت کربلا شروع شد؛ خوب است حضرت زینب «سلام الله علیها» را مد نظر قرار دهیم که چگونه ما با سه زینب «سلام الله علیها» روبه‌رو هستیم. یک زینب که چون خواهری دل‌سوز در کنار برادر خود به زندگی معنوی و علمی خود ادامه می‌دهد و یک زینب که از عصر عاشورا متوجه می‌شود در تاریخ دیگری وارد شده، تاریخی با امام حسین «علیه السلام» آغاز شده و او باید خود را در آن تاریخ حاضر کند با تولد و هویتی دیگر.

امام سجاد «علیه السلام» می‌فرماید امام حسین «علیه السلام» پس از خطبه‌ای که در شب عاشورا برای اصحاب خود ایراد کردند، به خیمه خویش بازگشتند و آن اشعار معروف را خواندند که: «یا دهرُ افُ لک من خلیلٍ...»؛ ای روزگار، چه بد رفیقی هستی! تاکنون در میان این همه طلوع و غروب آفتاب، چند نفر از یاران و خواهان خویش را کشته‌ای. (به راستی که) روزگار جایگزین نمی‌پذیرد. سرانجام تمام امور به دست خداوند بلند مرتبه است و هر انسان زنده ای باید راه مرا طی نماید.

امام سجاد «علیه السلام» می‌فرماید: ... وقتی عمه‌ام آن سخنان را شنیدند، عرضه داشتند: وای بر من! آیا خود را به مرگ سپرده‌ای؟! و بیهوش بر زمین افتادند. امام حسین «علیه السلام» از جا برخاستند و آب بر صورت عمه‌ام پاشیدند. چون هوشیاری خود را به دست آوردند، فرمودند: «خواهرم پدرم، مادرم و برادرم بهتر از من بودند و رفتند و توصیه به صبر کردند.»

حال در نظر بگیرید همین حضرت زینب «سلام الله علیها» پس از واقعه کربلا و در شرایطی که به ظاهر در اسارت یزیدیان‌اند، چه زینبی هستند! به سخنان قهرمانانه ایشان در کوفه در برابر نعره‌های مستانه عبیدالله بن زیاد نظر کنید که با شهامت و شجاعت وصف‌ناپذیری در مقابل سخن عبیدالله که گفت: «خدای را سپاس که شما را رسوا کرد و آنچه گفته بودید نادرست از کار درآمد.» جواب دادند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» من در این صحنه و میدان جز زیبایی چیزی ندیده‌ام. شهادت برای آنان مقدر شده بود. آنان به سوی قربانگاه خویش رفتند به زودی خداوند آنان و تو را می‌آورد تا در پیشگاه خویش داور می‌کند.»

حضرت زینب کبری «سلام الله علیها» در شام در جلسه‌ای که یزید به عنوان پیروزی ترتیب داده بود، فرمودند: ای یزید، آیا گمان برده‌ای حال که جای، جای زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتی و بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، و این مایه خواری ما و موجب کرامت توست!! و حکایت از مکانت تو دارد که این چنین باد در بینی انداخته‌ای، و برق شادی و سرور از دیدگانت می‌جهد؟ لختی آرام گیر، مگر سخن خدای را فراموش کرده‌ای که فرمود: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (آل عمران/ ۱۷۸) گمان مبرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم، (این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود، آیا دختران رسول الله را اسیر کردی و پرده‌های حرمت‌شان را دریدی، و چهره‌های‌شان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان از شهری به شهری کوچانیده، آن‌گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: اجداد تو برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد، در حالی‌که با تازیانه و عصایت بر دندان‌های پیشین ابی‌عبدالله «علیه السلام» بزنی.

ای یزید! به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشتت را نبریدی، بی‌تردید بر رسول الله «صلی الله علیه و آله» وارد می‌شوی در حالی‌که خون ذریه‌اش را ریختی و پرده حرمت فرزندانش را دریدی.

ملاحظه می‌کنید ما در این صحنه‌ها با زینبی روبه‌رو هستیم که نه تنها حضرت سجاد «علیه السلام» در وصف او می‌فرماید: «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مَعْلَمَةٍ فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ» شما بحمد الله عالمی هستید بدون آن‌که از معلمی تعلیم گرفته باشید و فهمی دارید بدون آن‌که انسانی به شما آن فهم را داده باشد؛ بلکه آن حضرت همین‌که به مدینه آمدند متوجه شدند با نور شهادتی که در نهضت اباعبدالله «علیه السلام» پیش آمد وجدان جهان اسلام را آماده کرده است تا رسالت دیگری به عهده بگیرند و آن، حضور غلبه نرم‌افزاری بر نظام استکباری امویان بود. (7) لذا بعد

از حضور در مدینه در راستای حرکت نرم خود، طوری در جهان اسلام حاضر شدند که درست در حساس‌ترین مناطق یعنی در شام و در مصر که هر دو تحت تأثیر امویان بود، آن‌چنان نقش‌آفرینی کردند که ما در مصر شاهد جریان فاطمیون و علاقه شدید مردم مصر به اهل بیت «علیهم‌السلام» هستیم و در شام با جریان علویون روبه‌رو می‌باشیم. حرکت نرم حضرت زینب «سلام‌الله‌علیها» بعد از رفتن از مدینه آن‌چنان عمیق و دقیق است که حتی مزار آن حضرت به طور مشخص معلوم نیست در مصر است یا در شام، و این معجزه حضور نرم است تا همه روح‌ها و وجدان‌ها خود را متعلق به حضرت زینب «سلام‌الله‌علیها» یعنی بانویی بدانند که قهرمان نهضت کربلا است.

حال آیا این ما نیستیم که با شهادت فرزندان ناب انقلاب اسلامی از جمله حاج قاسم سلیمانی باید زینب‌وار وجدان‌های مردمان و مردم جهان را متوجه جریانی کنیم که قاتلان بهترین انسان‌ها در ایران بودند؟ تا از این طریق جهت‌گیری فرهنگ مدرن که همراه با کفر و خشونت است، تغییر کند؟ در بستر نهضت نرم‌افزاری انتقام آری! ولی خشونت نه. مانند اشعاری که در جای خود انتقام است و شمشیر تیزی هستند که بدون خونریزی دشمن را می‌کشد به گفته مولوی که در وصف حضرت علی «علیه‌السلام» می‌گوید:

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست

با توجه به این امر یعنی در نسبت بین حقیقت و قدرت می‌توان به کربلا فکر کرد و شب عاشورا، که از یک طرف حضرت ابا عبدالله «علیه‌السلام» فرمودند: همه افراد فردا شهید خواهند شد. زیرا حضرت خود را در بستر حقیقتی یافتند که شهادت آن را معنا می‌کرد و از طرف دیگر فردا با تمام نیرو جنگیدند و نشان دادند دارای قدرت روحی بزرگی هستند که ترس در آن راه ندارد. راستی! بین شهادت حتمی حضرت ابا الفضل «علیه‌السلام» که از قبل می‌دانستند و آن همه دلاوری و قدرت‌نمایی، پیچیده‌ترین رازی نیست که می‌تواند مرز بین قدرت و خشونت را از هم جدا کند تا معلوم شود چگونه خشونت با ترس همراه است ولی قدرت، با پشتوانه حقیقت، شجاعت‌آفرین است؟ و راهی می‌شود تا وجدان جامعه برای درک حقیقت به جوش آید. باید به این نکته فکر کرد که انتقام سخت اگر انتقامی است پایدار و موجودیت دشمن را نشانه می‌گیرد، حتماً انتقامی است که در بستر حرکتی نرم نتیجه نهایی خود را آشکار می‌کند تا هویت تاریخی دشمن استکباری بی‌معنا گردد. مانند حرکت حضرت زهرا «سلام‌الله‌علیها» به‌خصوص آن‌جایی که حضرت وصیت فرمودند مرا شبانه غسل دهید و کفن و دفن کنید. تا جریان مقابل هیچ کاری نتواند بکند، مگر آن‌که ناظر آب‌شدن و تبخیر به مرور خود در تاریخ باشد. «امّ ابیها» بودن حضرت زهرا رضیه «سلام‌الله‌علیها» یعنی بعد از رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» نیز باید این نهضت با روح مادرانه آن حضرت ادامه یابد و پایدار بماند. لذا یک طرف خشونت است و جسارت به آستانه آن حضرت، و یک طرف حقیقت است و شجاعت، و این است که شیعه در ذکر مصائب آن حضرت متوجه رنجی می‌باشد که در مسیر به‌ظهور آوردن حقیقت در مقابل خشونت باید تحمل کرد تا معلوم شود پیروزی اصلی و انتقام سخت در حرکات نرم‌افزارانه نهفته است و هرکس باید در هر زمان مطابق دشمنی که در مقابل خود دارد، آن حرکت را به میان آورد. در این مورد باز باید به حضور و نقش حضرت زینب «سلام‌الله‌علیها» بعد از حضور در مدینه در جهان اسلام فکر کرد و معجزه حضور نرم نسبت به وجدان‌هایی که پس از شهادت بیدار شدند و امکان گفتگو با آن‌ها در راستای درک حقیقت فراهم گشت.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

- [1] در نگاه پدیدارشناسانه سعی بر آن است که پدیدار و یا رخداد تاریخی خودش خود را بنمایاند بدون آن‌که ما پیش‌فرض‌های خود را بر آن تحمیل کنیم. زیرا حقیقت، امری نیست که کسی بتواند بر چیزی یا واقعه‌ای تحمیل کند، بلکه باید سعی کرد با نظر به شبکه‌ای از آن رخداد و نگاه هستی‌شناسانه به آن، با حقیقتی که در آن رخداد با نوعی آشکارگی به ظهور می‌آید روبه‌رو

شد با رویکردی که نوعی به‌سربردن با حقیقت است و از این جهت نگاه پدیدارشناسانه انباشت اطلاعات نیست، بلکه نظر به روحی است که آن رخداد را در بر گرفته است، به عبارت دیگر نظر به روحی است که وجود انسان‌هایی را که آن رخداد را شکل دادند، در برگرفته و آن‌ها با حرکات و گفتار خود آینه‌ظهور آن روح که همان اراده الهی در آن تاریخ است شدند و نسبت به اراده الهی، خود را گشوده نمودند.

- [2] بحار الأنوار، ج 68، ص: 221

- [3] آنها عبدالله بن خطاب را به جرم محبت به علی «علیه‌السلام» همراه با همسرش و جنینی که در شکم داشت به قتل رساندند.
- [4] در آن حدّ که حضرت نسبت به سستی کوفیان در مقابل سپاه شام و سستی در مقابل غارت شهر انبار می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أْبْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُهُمْ يُرْهِي الصَّمَّ الصَّلَابَ وَ فِعْلُهُمْ يُطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ» ای مردمی که بدن‌هایتان، جمع و افکار و خواسته‌های شما، پراکنده است، سخنان داغ شما، سنگ‌های سخت را در هم می‌شکند، ولی اعمال سست شما، دشمنانتان را به طمع می‌اندازد. ایشان پس از تشویق مردم به جهاد و دیدن سکوت مرگبار مردم فرمود: إِنَّهُ لَا غِنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. تعداد فراوان شما با کمی اجتماع افکارتان سودی نمی‌بخشد. سپس در انتقاد از سستی مردم افزود: «أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمَتَسَنِّتَةُ الشَّاهِدَةُ أْبْدَانُهُمْ وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ» ای روح‌های پراختلاف و ای قلب‌های پراکنده، شما که بدن

- [5] هنر بزرگ خطیب جمعه این است که بتواند مفاهیم معرفتی و مفاهیم انقلابی را متناسب با نیازهای روز بازتولید کند. خیلی از مفاهیم انقلاب هست که ما یک روز شعارش را دادیم، دنبالش هم بودیم و هستیم، اما امروز همان مفاهیم باید با ادبیات جدید، با ادبیات مناسب امروز، تبیین بشود و بازتولید بشود (۱۴۰۱/۵/۰۵).

- [6] امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرماید: «باید مصلحت زجرکشیده‌ها و جبهه رفته‌ها و شهید و اسیر و مفقود و مجروح داده‌ها و در يك كلام، مصلحت پابره‌ها و گودنشین‌ها و مستضعفین، بر مصلحت قاعدین در منازل و مناسک و متمکنین و مرفهین گریزان از جبهه و جهاد و تقوا و نظام اسلامی مقدم باشد. (صحیفه امام، ج 20، ص: 333)

- [7] در این مورد خوب است به سخنان رهبر معظم انقلاب بعد از شهادت حاج قاسم سلیمانی و حضور میلیونی مردم در تشییع پیکر آن شهید توجه فرمایید که فرمودند: «الْبَتَّةَ أَنْجِهَ فِي شَهَادَتِهِ أَوْ اتَّفَاقِ افْتَادِهِ، أَوْلَينَ سِيلِي سِخْتِي بُوْدَ كِهْ بِهْ آمَرِيكَا زِدِهْ شُدْ وَ تَا آن زَمَان، مِهْمْتَرِينِ سِيلِي بِهْ آمَرِيكَا هَمِينِ حَرَكْتِ مَرْدَمِي عَظِيمِي بُوْدَ كِهْ اَنْجَامِ كَرَفْتِ؛ بَعْدَ هَمْ كِهْ خَبْ بَرَادِرْهَا يَكْ سِيلِي آي زِدَنْد؛ لَكِنْ سِيلِي سِخْتْتَرِ عِبَارَتِ اسْتِ اسْتِ از غلبه نرم‌افزاری بر هیمنه پوچ استکبار که نیازمند همت جوانان انقلابی و نخبگان مؤمن ما است.